

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۹۸۴۴۸



وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
پژوهشکده‌ی امام‌خمینی و انقلاب اسلامی
وابسته به مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی

پایان‌نامه برای دریافت درجه‌ی کارشناسی ارشد در رشته‌ی جامعه‌شناسی انقلاب

عنوان:

نمونه‌ی آرمانی تبیین سیاسی انقلاب

استاد راهنما:

جناب آقای دکتر علی محمد حاضری

استاد مشاور:

جناب آقای دکتر محمد سالار کسرائی

پژوهشگر:

حسین احمدی منش

کتابخانه اطلاع‌رسانی مرکز علمی پژوهشی
موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی

۱۳۸۶ / ۱۱ / ۲۵

خردادماه ۱۳۸۶

۹۸۳۴۱

تقدیم به:

روح پدر مهر بانم،
با دلی سرشار از اندوه فراقش؛

و

مادر عزیزتر از جانم،
که مهر وجودش همیشه در دلم باقیست.

سپاس:

پس از حمد و ستایش بی‌پایان پروردگار مهربان، بر نعمت‌های بی‌شمارش، بر خود بایسته می‌دانم مراتب سپاس و قدردانی‌ام را به این بزرگواران ابراز نمایم: دانشوران گران‌قدر آقایان: دکتر عماد افروغ، دکتر علی محمد حاضری، دکتر احمد رجب‌زاده، دکتر علی‌رضا شجاعی‌زند، دکتر محمد رضا طالبان، دکتر محمدسالار کسرائی، دکتر مصطفی مهرآیین، دکتر علی مرشدی‌زاد، و دکتر احمد موثقی؛ که در این دوره از ایشان بسیار آموختم. تشکر ویژه‌ی خود را به استاد گرامی جناب آقای دکتر حاضری عرضه می‌دارم، که افزون بر توفیق حضور در درس ایشان، در نگارش این اثر از راهنمایی‌شان بهره‌ها بردم. نیز جناب آقای دکتر کسرائی را که در مراحل مختلف پایان‌نامه مشاورم بودند، سپاس می‌گویم. همچنین از آقای دکتر محمدحسین پناهی و آقای دکتر علی ساعی که در مرحله‌ی داوری، پایان‌نامه را به دقت مطالعه فرموده و نکات ارزشمندی را یادآور شدند، تشکر می‌نمایم.

... و گرامی می‌دارم یاد پدر مهربانم را، که ناباورانه در ایام نگارش پایان‌نامه از دست دادمش؛ و مرا هزاران اندوه و افسوس از فراقش، و این‌که نتوانستم چنان‌که شایسته‌ی او بود، سپاس‌گزار و قدردان ذره‌ای از مهربانی‌ها و فداکاری‌هایش باشم. روحش شاد. و با فروتنی تمام از مادر عزیزتر از جانم، به خاطر خوبی‌ها، دلسوزی‌ها، و از خودگذشتگی‌های بی‌دریغش تشکر و قدردانی می‌نمایم. و سرانجام ممنون و سپاس‌گزار همسرم هستم، که در انجام این اثر دلسوزانه همراهی‌ام نمود.

چکیده

انقلاب، به‌عنوان پدیده‌ای بزرگ و شگرف، همواره ذهن و قلم بسیاری از اندیشمندان و پژوهشگران را به خود جلب کرده و پیدایش آثار کثیری را موجب شده است؛ که این آثار به علل و دلایل مختلف، متنوع و گوناگون‌اند. از این میان برخی به توصیف صرف وقایع و رخدادها، تاریخی پیرامون انقلاب بسنده کرده‌اند، و برخی دیگر مطالعاتی تبیینی‌اند که درصدد شناسایی عوامل و شرایط به وجود آورنده انقلاب می‌باشند.

بیشتر مطالعات و پژوهش‌هایی که به تبیین انقلاب پرداخته‌اند، در بازشناسی عوامل و شرایط، بر گونه خاصی از عوامل به‌عنوان عامل مسلط و غالب در ایجاد انقلاب اصرار و تأکید می‌ورزند؛ که بر این اساس، آنها را می‌توان به رویکردهای **اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی** تقسیم و تفکیک نمود. اما چنین پژوهش‌هایی اغلب به مشکل تقلیل‌گرایی در تبیین مبتلایند. طوری که از میان مجموعه متکثر و متنوع عوامل موجد انقلاب، بر مفاهیم و متغیرهایی محدود و معدود پای می‌فشارند، و بسیاری عوامل و شرایط را نادیده می‌انگارند. چه آنها که با تمرکز بر یکی از ابعاد چهارگانه فوق از دیگر ابعاد غفلت می‌ورزند، و چه آنان که در مطالعه بُعدی خاص، بر مفهوم یا مفاهیمی خاص تأکید می‌کنند، و از دیگر مفاهیم در می‌گذرند. - که این نوع دوّم را تقلیل‌گرایی درون‌رویکردی نامیده‌ایم.

با این وصف، این پژوهش درصدد است تا با تدوین و ارائه نمونه آرمانی تبیین سیاسی انقلاب بر بخشی از این مشکل فائق آید. بدین منظور پس از مقدمه، و کلیات پژوهش در فصل نخست؛ فصل دوّم به مباحث نظری اختصاص یافته است، که طی آن برخی نظریه‌های انقلاب به‌عنوان مبنا و چهارچوب مطالعه، مورد بررسی قرار گرفته‌اند؛ تا از این طریق به مفاهیمی که در تبیین سیاسی انقلاب اساسی و ضروری‌اند، دست یابیم. فصل سوّم، به‌عنوان مهم‌ترین فصل پژوهش، دو گفتار را دربر می‌گیرد. در گفتار نخست، مفاهیم اساسی تبیین سیاسی انقلاب، از تئوری‌های پیش‌گفته استنباط و استخراج گردیده، و شرح و بسط شده‌اند. این مفاهیم در واقع عناصر اساسی تشکیل‌دهنده نمونه آرمانی‌اند، که پاسخگوی چرایی وقوع انقلاب می‌باشند. در گفتار دوّم نیز به منظور پاسخگویی به چگونگی پیدایش انقلاب و تکمیل نمونه آرمانی تبیین سیاسی انقلاب، روابط و سازوکار بین مفاهیم، در قالب مدل مفهومی تنظیم و ارائه شده است. در فصل چهارم، به‌عنوان واپسین فصل این پژوهش، برای آزمون نمونه آرمانی مطروحه، شواهد و مصادیقی از واقعیت تاریخی انقلاب ایران آمده؛ و سرانجام مطالب و نکته‌هایی از یافته‌های این پژوهش تحت عنوان جمع‌بندی و نتیجه‌گیری ارائه شده است.

فهرست مطالب:

مقدمه

| | |
|---|----------------------------------|
| ۲ | تقسیم‌بندی در علم..... |
| ۴ | نظریه‌شناسی در جامعه‌شناسی..... |
| ۷ | گونه‌شناسی نظریه‌های انقلاب..... |

فصل اول: کلیات پژوهش

| | |
|----|----------------------------|
| ۱۲ | طرح مسأله..... |
| ۱۴ | ضرورت و اهمیت موضوع..... |
| ۱۵ | تعریف مفاهیم..... |
| ۲۸ | مروری بر ادبیات پیشین..... |
| ۳۲ | روش‌شناسی..... |

فصل دوم: مباحث نظری

| | |
|----|-------------------------------|
| ۳۷ | مقدمه..... |
| ۳۸ | نظریه‌گردش نخبگان..... |
| ۴۲ | نظریه‌توسعه‌نامتوازن..... |
| ۴۷ | نظریه‌بسیج منابع..... |
| ۵۱ | نظریه‌محرومیت نسبی..... |
| ۵۵ | نظریه‌کارکردگرایی جانسون..... |

فصل سوم: نمونه‌آرمانی تبیین سیاسی انقلاب

| | |
|------------------------------|-----|
| گفتار نخست: مفاهیم سیاسی | ۶۰ |
| عدم گردش نخبگان | ۶۱ |
| بحران مشارکت | ۶۷ |
| سیاسی شدن نارضایتی‌ها | ۷۳ |
| بسیج منابع | ۸۴ |
| سازمان‌دهی | ۸۹ |
| حاکمیت چندگانه | ۹۴ |
| ضعف و ناکارآمدی دستگاه سرکوب | ۱۰۰ |
| گفتار دوم: مدل مفهومی | ۱۱۷ |

فصل چهارم: تطبیق شواهدی از انقلاب ایران

با نمونه‌آرمانی تبیین سیاسی انقلاب

| | |
|--|-----|
| مقدمه | ۱۲۷ |
| عدم گردش نخبگان در ایران پیش از انقلاب | ۱۲۸ |
| بحران مشارکت در ایران پیش از انقلاب | ۱۳۷ |
| سیاسی شدن نارضایتی‌ها در انقلاب ایران | ۱۴۵ |
| سازمان‌دهی و بسیج منابع در انقلاب ایران | ۱۵۲ |
| حاکمیت چندگانه در انقلاب ایران | ۱۵۹ |
| ضعف و ناکارآمدی دستگاه سرکوب در انقلاب ایران | ۱۶۴ |
| نتیجه‌گیری | ۱۷۷ |
| جمع‌بندی و نتیجه‌گیری | ۱۸۳ |
| فهرست منابع | ۱۸۷ |

فهرست مدل‌ها و نمودارها:

- ۲۶..... جایگاه انتقال قدرت در فرایند انقلاب.
- ۲۷..... نسبت انقلاب سیاسی و انقلاب اجتماعی.
- ۳۹..... طبقه‌بندی جامعه از منظر پاره‌تو.
- ۴۲..... انواع نخبگان در نظریه پاره‌تو.
- ۶۳..... طبقه‌بندی جامعه و گونه‌های گردش نخبگان از منظر گیدو دورسو.
- ۶۵..... عدم گردش نخبگان در نظریه پاره‌تو.
- ۶۵..... عدم گردش نخبگان در نظریه موسکا.
- ۶۷..... عدم گردش نخبگان.
- ۷۲..... بحران مشارکت.
- ۸۳..... سیاسی شدن نارضایتی‌ها.
- ۸۸..... بسیج منابع.
- ۹۳..... سازمان‌دهی.
- ۹۹..... حاکمیت چندگانه.
- ۱۱۶..... ضعف و ناکارآمدی دستگاه سرکوب.
- ۱۲۴..... مدل مفهومی تبیین سیاسی انقلاب (مدل اجمالی).
- ۱۲۵..... مدل مفهومی تبیین سیاسی انقلاب (مدل تفصیلی).

مقدمه

- ❖ تقسیم‌بندی در علم
- ❖ نظریه‌شناسی در جامعه‌شناسی
- ❖ گونه‌شناسی نظریه‌های انقلاب

تقسیم‌بندی در علم

زندگی انسان تماماً بر اساس تقسیم بنا شده است. تقسیم از امور بدیهی است که همراه انسان روی زمین پیدا شده است. انسان انواع و معانی را تقسیم می‌کند و از یکدیگر تشخیص می‌دهد تا اینکه مجموعه‌ای از مفاهیم و معانی برای او حاصل می‌شود. او پیوسته در این کار مداومت می‌کند تا بتواند برای هر یک از معانی که بدان دست یافته است، لفظی وضع کند. پس اگر تقسیم وجود نداشت، معانی و الفاظ نزد انسان زیاد نمی‌شد. (مظفر، ۱۳۶۶: ۱۲۸)

با نگاهی کوتاه به ساختمان معرفت‌های بشری نیز درمی‌یابیم که هر معرفت، دستگاهی است از تقسیم‌بندی‌ها، و ذکر روابطی مابین بخش‌های مختلف این دستگاه... همراه با هر تقسیم‌بندی در حقیقت ما به شناخت نوری از جهان دست می‌یابیم و می‌توانیم پدیده‌های پیشین را در قالب‌های دیگری، علاوه بر قالب‌های کهن بگنجانیم. همین گنجاندن پدیده‌ها در قالب‌ها و طبقه‌بندی‌هاست که استخوان‌بندی هر معرفت را تشکیل می‌دهد. وقتی ما با جهان، با تاریخ، با انسان، که به هر حال توده آشفته‌ای از واقعیات و حوادث و نیروها هستند روبه‌رو می‌شویم، اگر نتوانیم به کمک تقسیم‌بندی‌هایی اجزاء و اعضای متفاوت آنها را از هم جدا کنیم و حکم هر یک را به دست آوریم، تا ابد در حیرت و ظلمت باقی خواهیم ماند. [از این رو] تقسیم‌بندی، آغاز علم، مصاحب علم و هدف علم است. (سروش، ۱۳۶۸: ۶-۵۵)

انسان به کمک علوم و فنون توانسته است در مورد انواع و تشخیص آنها از یکدیگر تحقیق کند. یکی از کارهای علم این است که خطاهای انسان را در مورد تقسیم‌بندی اشیاء و موضوعات تصحیح کند، انواعی را که نشناخته است به او بشناساند، انواع جدیدی را کشف کند، مسائل تازه‌ای را اختراع کند، انواع جدیدی را ترکیب کند و... (مظفر، ۱۳۶۶: ۱۲۹)

این تقسیم‌بندی‌ها در جامعه‌شناسی نیز از ابتدا مرسوم و رایج بوده است. برایان ترنر در این باره می‌گوید: اغلب تحقیقات جامعه‌شناختی، به‌ویژه آنهایی که به جامعه‌شناسان اولیه تعلق داشته، شامل

طبقه‌بندی پدیده‌های اجتماعی متنوع، همچون مراسم مذهبی، الگوهای خویشاوندی، رمزهای قانونی و امثال آنها به‌عنوان اجزای اجتماع ویژه‌ای بوده است. (ترنر، ۵۲: ۱۳۷۹) قانون سه مرحله‌ای پیشرفت بشر از منظر اگوست کنت، تقسیم جوامع به جامعه جنگجو و جامعه صنعتی توسط هربرت اسپنسر، گماین شافت و گِرِل شافت نزد فردیناند تونیس، همبستگی مکانیکی و همبستگی ارگانیکی در آثار دورکیم، تقسیم شیوه‌های تولید به شیوه‌های آسیایی، باستانی، فئودالی و بورژوازی و به تبع آن تقسیم مراحل تاریخ توسط کارل مارکس، تقسیم گونه‌های کنش و گونه‌های اقتدار به قانونی-عقلانی، سنتی و فرهمندانه (کاریماتیک) به وسیله ماکس وبر و بالاخره از نمونه‌های متأخر تقسیم نیازهای کارکردی جامعه به انطباق‌پذیری، دستیابی به هدف، یکپارچگی و حفظ الگو، و نیز خُرده‌نظام‌های جامعه به اقتصاد، سیاست، اجتماع و فرهنگ در نظریه تالکوت پارسونز برخی از نمونه‌های تقسیم‌بندی‌های بسیاری است که در جامعه‌شناسی صورت گرفته است. (م. ش. کوزر، ۱۳۷۰؛ کرایب، ۱۳۷۸؛ ریمون آرون، ۱۳۷۰ و...)

درباره تقسیم‌بندی توجه به نکته‌ای ضروری است و آن اینکه خود تقسیم‌بندی به لحاظ منطقی به دو گونه قابل تقسیم است:

۱- تقسیم کل به اجزاء یا تقسیم طبیعی: تقسیم کل به اجزاء مثل تقسیم انسان به حیوان و ناطق... و نیز تقسیم آب به دو عنصر اکسیژن و هیدروژن. (مظفر: ۱۳۲) این نوع تقسیم همان است که در ادبیات روش‌شناسی بدان «طبقه‌بندی» (Classification) گویند. تقسیم چهارگانه کارکردهای اساسی جامعه و نظام‌ها و خُرده‌نظام‌های جامعه توسط تالکوت پارسونز نمونه‌ای مطرح از این گونه تقسیم‌بندی در جامعه‌شناسی می‌باشد.

۲- تقسیم کلی به جزئیات یا تقسیم منطقی: تقسیم کلی به جزئیات مثل تقسیم موجود به ماده و مجرد و تقسیم ماده به جماد و نبات و حیوان، و... (همان: ۱۳۳) به این گونه تقسیم‌بندی عنوان «گونه‌شناسی» (Typology) داده‌اند که با عبارتهای دیگری مانند نوع‌شناسی، سنخ‌شناسی، تیپولوژی و... مورد استفاده قرار می‌گیرد. انواع اقتدار در آثار وبر، انواع وابستگی در نظر دورکیم، و... مصادیق گونه‌شناسی یا تیپولوژی‌اند.

نظریه‌شناسی در جامعه‌شناسی

میان علم اجتماع (جامعه‌شناسی) و فلسفه علم اجتماع و فلسفه اجتماعی و نقش هر یک از این رشته‌ها در شناخت جامعه، مباحثی مطرح شده است، که آشنایی با آنها برای کسانی که در علوم انسانی تحقیق می‌کنند ضروری به نظر می‌رسد؛ زیرا در علوم انسانی و اجتماعی، فلسفه علم و خود علم سخت به هم آمیخته می‌شوند. این آمیزش تا اندازه‌ای است که گاهی نمی‌توان کسانی را که آنها را به هم می‌آمیزند، سرزنش کرد. چراکه، ماهیت علوم انسانی به گونه‌ای است که شخص را از فلسفه به علم و از علم به فلسفه می‌کشاند و کمتر اجازه می‌دهد که تفاوت دقیق و باریک اینها را رعایت کند. (سروش، ۱۳۷۴: ۱۴۷)

اما در واقع فلسفه هر علمی نسبت به آن علم «پس‌آینده» است، یعنی نخست دانشی پدید می‌آید، سپس فلسفه آن دانش زاده می‌شود. اول علم زاده می‌شود و رشد واقعی پیدا می‌کند و آن‌گاه که به درجه‌ای از رشد و بلوغ رسید، اندیشه‌های فلسفی درباره آن آغاز می‌شود. (همان: ۱۵۰)

به همین دلیل جامعه‌شناسی، به‌عنوان علم «جامعه» که موضوعش موجودی خارجی است، معرفت درجه اول به‌شمار می‌آید؛ در حالی که فلسفه جامعه‌شناسی که موضوعش خود «جامعه‌شناسی» است معرفت درجه دوم است. چراکه موضوع معرفت درجه اول، عالم خارج است؛ ولیکن موضوع معرفت درجه دوم، معرفت دیگر است. (همان: ۱۴۸)

در واقع در برخورد با هر معرفت و به‌ویژه علوم اجتماعی می‌توان دو پرسش بنیادین طرح نمود: «چه چیزی را باید شناخت؟» و «چگونه باید آن را شناخت؟» پرسش نخست، پرسشی هستی‌شناختی یا وجودشناختی است، و سؤال دوم روش‌شناختی است، و به حوزه معرفت‌شناسی تعلق دارد. (استنفورد، ۱۳۸۲: ۱۴۱)

مطالعاتی که در دهه اخیر تحت عناوین: فراتحلیل، فرانظریه و... صورت گرفته‌اند، در واقع تلاش‌هایی در راستای پاسخگویی به این پرسش‌اند که: «چگونه باید شناخت؟» و طبعاً جزئی از فلسفه علوم اجتماعی و به‌طور مشخص معرفت‌شناسی به‌شمار می‌آیند.

«فراتحلیل» مفهومی عام است که در قبال همه شاخه‌های علمی کاربرد دارد و منحصر به جامعه‌شناسی نیست و می‌توان آن را به‌عنوان «بررسی اصول اساسی دانش انباشته موجود» تعریف کرد.

... اما انواع گوناگون فراتحلیل که در جامعه‌شناسی صورت می‌گیرد، تحت عنوان «فراجامعه‌شناسی» اطلاق می‌گردد؛ همچنان که می‌توان فراتحلیل در رشته‌های دیگر را مثلاً «فراتاریخ»، «فراروان‌شناسی» و... نامید. از این رو فراجامعه‌شناسی «بررسی کلی ساختار اساسی جامعه‌شناسی و نیز ساختار عناصر گوناگون سازنده آن» می‌باشد. (ریتزر، ۱۳۷۴: ۶۲۵) ریمون بودون وظیفه فراجامعه‌شناسی را ارائه تصویری دقیق، روشن و ملموس از هدف‌ها و از ماهیت کار جامعه‌شناسی می‌داند. بودون موضوع فراجامعه‌شناسی را بیشتر «اصول و اصول موضوعه، و چگونگی تحلیل جامعه‌شناختی می‌داند، تا تاریخ جامعه‌شناسی». ... به اعتقاد وی فراجامعه‌شناسی در پی پاسخ به دو سؤال عمده است: ۱- موضوع جامعه‌شناسی چیست؟ و ۲- روش تحقیق جامعه‌شناسی چیست؟ وی دو سؤال اصلی خود را به سؤالات فرعی تقسیم نموده و بر آن است که فراجامعه‌شناسی به تبیین پدیده‌های اجتماعی و یا تفسیر آنها می‌پردازد؟ (بودون، ۱۳۶۴: ۹)

موضوع فراجامعه‌شناسی را همچنان که ریتزر می‌گوید می‌توان به چهار مقوله «حوزه‌های اساسی»، «مفاهیم»، «روش‌ها» و «نظریه‌ها» تقسیم نمود. (ریتزر، ۱۳۷۴: ۶۲۵) اما از این میان «نظریه» بیشترین توجه را به خود جلب نموده و بسیاری از آثار به «فرانظریه» اختصاص یافته است. در واقع «فرانظریه» یا «نظریه‌شناسی» از قلمروهای اصلی دانش فراجامعه‌شناسی است، که گاه حتی معادل با آن در نظر گرفته می‌شود. (آزاد ارامکی، ۱۳۷۹: ۳۷)

جاناتان ترنر هدف تحلیل فرانظری را تحلیل «ساخت نظریه اجتماعی» می‌داند و می‌گوید: «هدف ما هدف سابق است: تحلیل ساخت نظریه اجتماعی. چه چیزی یک دیدگاه نظری را منحصر به فرد و بی‌مانند می‌سازد؟ مفروضات، نکات و مسائل اصلی مورد توجه و استراتژی‌هایی که توسط نظریه پردازان یک سنت نظری خاص به کار گرفته می‌شوند، کدامند؟ استدلال‌ها چگونه طرح‌ریزی و ارائه می‌شوند؟ چه مدل‌ها و گزاره‌هایی به وسیله یک تئوری تولید یا حداقل پیشنهاد می‌شوند؟... (Turner, 1998: XXIII) یان کرایب، فرانظریه را «نظریه نظریه» می‌داند و معتقد است مسأله‌ای که در فرانظریه با آن مواجهیم بیش از آنکه «یادگیری نظریه» باشد، «تحلیل شیوه تفکر نظری» و «یادگیری تفکر نظری» است. (کرایب، ۱۳۷۸: ۱۴ و ۱۵)

دیوید سیلورمن بر آن است که هدف فرانظریه «توضیح موضوع و تبیین برخی از دلالت‌های نظریه‌های گوناگون جامعه‌شناختی بر فراگرد تحقیق» است. به عقیده او، ما امروزه در جامعه‌شناسی با دو گانه‌هایی از قبیل ساختار و معانی، خُرد و کلان، جزء و کل، کمیّت و کیفیت روبه‌رو هستیم. وظیفهٔ فراجامعه‌شناسی و به‌ویژه فرانظریه، شناسایی اصول، مبانی، مفروضات و گزاره‌های دیدگاه‌های متفاوت جامعه‌شناسی است که بر مبنای این دو گانه‌ها شکل گرفته‌اند. آن‌گاه باید با دستیابی به دیدگاه‌های ترکیبی بر بحران دو گانه‌انگاری‌های جامعه‌شناسی فائق آمد. (سیلورمن، ۱۳۷۹: ۴۴)

با این وصف در فرانظریه یا نظریه‌شناسی دو رویکرد عمده قابل تمیزند: رویکرد روشی و رویکرد محتوایی.

در رویکرد روشی تأکید اصلی بر بیان مبانی روشی و اعتبار و روایی نظریه در بررسی‌های تجربی است. سئوالات اساسی این رویکرد عبارت‌اند از: مفاهیم اصلی و عمدهٔ انتخابی در نظریه کدام است؟ نظریه بر اساس چه پیش‌فرض‌هایی طراحی شده است؟ رابطهٔ بین نظریه و پیش‌فرض‌ها چگونه است؟ آیا عناصر نظریه‌ها همسو و هماهنگ هستند؟ میزان اعتبار نظریه در تبیین امور اجتماعی در سطوح خُرد و کلان تا چه حد است؟ چگونه امکان اخذ فرضیات و سئوالات جدید در نظریه وجود دارد؟ از مجموع نظریه‌های مطرح چه نظریاتی به لحاظ روشی بیشتر اثباتی، تجربی، تفسیری-تاریخی، و یا خُرد-کلان هستند؟ (آزاد ارمکی، ۱۳۷۹: ۲-۵۱) در مقابل در رویکرد محتوایی اصل بر بیان مجموعه‌ای از ایده‌هاست که سازندهٔ نظریه‌اند. سئوال اصلی این است که چگونه این ایده‌ها بر اساس پیش‌فرض‌های فلسفی و متافیزیک بنیان‌گذاری شده‌اند. به عبارتی بیان و بررسی بنیان‌های انسان‌شناسی، تلقی‌های معرفت‌شناسانه و فلسفی در باب جامعه و تاریخ و ماهیت جامعه‌ای که مورد تحلیل قرار می‌گیرد و عوامل سازندهٔ عمل اجتماعی و... را می‌توان مؤلفه‌های اصلی چهارچوب محتوایی نامید. (همان: ۵۵)

بدین ترتیب با توجه به هر یک از معیارها و اساس‌های فوق می‌توان تقسیم‌بندی و گونه‌شناسی‌ای از نظریه‌های جامعه‌شناسی ارائه نمود. مسأله و ادّعای محوری، موضوع، روش، هدف، زمینه‌های اجتماعی، نحوهٔ پیدایش و رشد، زمان و مکان پیدایش و... عوامل و معیارهای تمایزبخش نظریه‌ها می‌باشند. اگر «موضوع» مورد توجه قرار گیرد با نظریه‌های مبادله، نقش اجتماعی، کنش اجتماعی و امثال آنها روبه‌رو می‌شویم. در صورت توجه به «روش» با نظریات تاریخی، تفسیری، دیالکتیکی و...

مواجهه بوده و در صورت ملاحظه «زمان پیدایش» آنها، با سه نوع نظریه کلی جامعه‌شناسی کلاسیک، مدرن و پست‌مدرن مواجه می‌شویم. اگر توجه به «مکان پیدایش» باشد، با نظریات جامعه‌شناسی امریکایی، اروپایی و جهان‌سومی روبه‌رو می‌شویم. ... غیر از عوامل فوق در تقسیم‌بندی، با نظریات خرد و کلان، ذهنی و عینی، علمی و ایدئولوژیک، مارکسیستی و غیر مارکسیستی، اثباتی و غیر اثباتی، توصیفی و تبیینی و ... روبه‌رو خواهیم بود. با این وجود هر نظریه در جامعه‌شناسی، ترکیبی از عوامل فوق است. در این صورت می‌توان یک نظریه را توصیفی، خرد، ذهنی و در مقابل نظریه دیگر را تبیینی، کلان و عینی دانست. (همان: ۵-۵۴)

گونه‌شناسی نظریه‌های انقلاب

انقلاب به‌عنوان یکی از مهم‌ترین پدیده‌ها و رویدادهای اجتماعی، ذهن و قلم بسیاری از اندیشمندان و پژوهشگران علوم انسانی و اجتماعی را متوجه خود کرده است؛ و در این میان «جامعه‌شناسی انقلاب» به‌عنوان یکی از جدی‌ترین حوزه‌های جامعه‌شناسی به تفصیل به مطالعه و بررسی این پدیده پرداخته و موجب پیدایش آثار بسیاری در این زمینه شده است.

به موازات آثاری که به صورت «مطالعه موردی» یا «مطالعه مقایسه‌ای» به بررسی عینی و تاریخی انقلاب یا انقلاب‌هایی خاص روی آورده‌اند؛ مطالعات نظری و به‌عبارتی «نظریه‌پردازی درباره انقلاب» و نتیجه آن «نظریه‌های انقلاب» مهم‌ترین دستاورد جامعه‌شناسی انقلاب تلقی می‌گردد.

در یکی دو دهه اخیر و در پی گسترش پردازش به فلسفه علوم و مطالعات فراتحلیلی و فرانظری در همه شاخه‌های علمی، جامعه‌شناسی انقلاب نیز شاهد چنین مطالعات و آثاری بوده است و نظریه‌های انقلاب نیز همانند دیگر نظریه‌های جامعه‌شناسی مورد فراتحلیل قرار گرفته‌اند؛ بدین معنا که از زوایای گوناگون معرفت‌شناختی و به‌ویژه روش‌شناختی، و محتوایی تجزیه و تحلیل گردیده‌اند. تدا اسکاچ‌پل (اسکاچ‌پل، ۱۳۷۶)، استن تیلور (Taylor, 1984)، جک گلدستون (گلدستون، ۱۳۸۵)، استنفورد کوهن (کوهن، ۱۳۶۹)، پیت کالورت (کالورت، ۱۳۸۳)، حسین بشریه (بشریه، ۱۳۷۲)، حمیرا مشیرزاده (مشیرزاده، ۱۳۷۵) و ... هر کدام از منظری به فراتحلیل نظریه‌های انقلاب پرداخته‌اند و بر اساس معیاری، گونه‌شناسی‌ای از نظریه‌ها ارائه نموده‌اند. با این وصف گونه‌شناسی‌های نظریه‌های انقلاب شامل «معیار گونه‌شناسی» و «برخی مصادیق و نمونه‌های هر گونه» بدین قرارند:

استراتژی پژوهش: قیاسی (مارکس، گر، جانسون) / استقرایی (اسکاچ پل، کرین برینتون، برینگتون مور)

دیدگاه نظری: وفاق (پاره تو، جانسون، هانتینگتون، اسملسر) / تضاد (مارکس، لوکاچ، چارلز تیلی)

دیدگاه نظری: کارکردگرا (جانسون، هانتینگتون، اسملسر) / غیرکارکردگرا (مارکس، تیلی، گر، دیویس)

دیدگاه نظری: مارکسیستی (مارکس، لنین، مائو، لوکاچ) / غیرمارکسیستی (جانسون، دیویس، گر، هانتینگتون)

هدف پژوهش: توصیف (کرین برینتون) / تبیین (تیلی، مارکس، اسکاچ پل، هانتینگتون)

رویکرد تبیینی: علی یا علت گرا (مارکس، اسکاچ پل) / کارکردی یا نقش گرا (جانسون، هانتینگتون) / تفسیری یا دلیل گرا (اریک سلین، گر)

رویکرد روشی: مطالعه موردی یا نمونه پژوهی (توکویل، اسکاچ پل) (نظریه دولت تحصیل دار) / مطالعه مقایسه‌ای (کرین برینتون، برینگتون مور، اسکاچ پل)

رویکرد هستی‌شناختی: ساختارگرا (اسکاچ پل، آیزنشتات، تریمبرگر) / کنش گرا (اسملسر، کورنهاوزر، گر)

رویکرد معرفت‌شناختی: عینی-تجربی (مارکس، اسکاچ پل، هانتینگتون، تیلی) / ذهنی (آرنت، کورنهاوزر، توکویل، دیویس، گر)

سازوکارهای علی: اجتماعی یا جامعه‌شناختی (جانسون، هانتینگتون، مارکس، اسکاچ پل) / روانی یا روان‌شناختی (پاره تو، گشوندر، دیویس، گر)

زمینه علمی نظریه: فلسفی (آرنت) / جامعه‌شناسی (جانسون، اسملسر، اسکاچ پل) / علوم سیاسی (تیلی، هانتینگتون) / روان‌شناسی (گر، دیویس، گشوندر) / اقتصاد (مارکس، مور، والرشتاین)

خاستگاه و بستر مکانی انقلاب: روستایی (اریک ولف، اسکاچ پل، مائو) / شهری (هانتینگتون، کورنهاوزر)

طبقه اجتماعی انقلابی: طبقه کارگر (مارکس) / طبقه دهقان روستایی (اسکاچ پل، برینگتون مور، اریک ولف، میگدال، پاپکین) / طبقه متوسط شهری (هانتینگتون) / طبقه پایین شهری (اسکاچ پل، ماثو)

مقطع تاریخی مورد مطالعه: پیش از انقلاب (هانتینگتون، پاره تو) / فرایند انقلاب (تیلی) / پیامدهای انقلاب (آرنت، سوروکین)

عامل مسلط در ایجاد انقلاب: اقتصاد (مارکس) / سیاست (تیلی، هانتینگتون) / اجتماع (جانسون، اسملسر) / فرهنگ (اریک سلین)

از میان گونه‌شناسی‌های مذکور مورد اخیر به نوعی اساس و مبنای این پژوهش می‌باشد. در این گونه‌شناسی که به وضوح تحت تأثیر تقسیم‌بندی جامعه به چهار خرده‌نظام اقتصاد، سیاست، اجتماع و فرهنگ توسط تالکوت پارسونز است؛ تئوری‌های انقلاب در تبیین و بازشناسی چرایی و چگونگی وقوع انقلاب به اجزاء، و تغییر و تحولات یکی از این چهار خرده‌نظام توجه و تأکید بیشتری مبذول داشته‌اند.

البته این سخن بدان معنا نیست که این گونه تئوری‌ها به صورت صرف و مطلق، عاملی را به عنوان تنها علت انقلاب بر شمرده‌اند، بلکه منظور آن است که از میان مجموعه عوامل و شرایط موجود انقلاب، یکی را واجد اهمیت بیشتر و تعیین‌کننده‌تر از دیگر عوامل دانسته‌اند. شاید برجسته‌ترین مصداق این تئوری‌ها را بتوان تئوری مارکس دانست که شیوه تولید و اقتصاد جامعه را زیربنا و تعیین‌کننده دیگر پدیده‌های اجتماعی و از جمله انقلاب می‌داند. نمونه دیگر چارلز تیلی است که خرده‌نظام سیاست و مهم‌ترین عنصر آن، قدرت و چگونگی توزیع آن را رکن اصلی پیدایش انقلاب می‌انگارد.

این نوع مطالعه و بررسی انقلاب از یک منظر دارای ایراد و نقطه ضعفی اساسی و در عین حال و از زاویه‌ای دیگر در بردارنده نقطه قوت نیز می‌باشد. ایراد وارد بر این گونه تئوری‌ها این است که به تقلیل‌گرایی مبتلایند؛ یعنی در بازشناسی عوامل و شرایط به وجود آورنده انقلاب عوامل دخیل و مؤثر را به عاملی خاص و منحصر فرومی‌کاهند و از بسیاری دیگر از آنها چشم می‌پوشند؛ که نتیجه چنین مطالعه‌ای، تبیین ناقص و تقلیل‌گرایانه خواهد بود.

اما از منظری دیگر، از آنجا که انقلاب پدیده‌ای بسیار گسترده و پیچیده و دارای ابعاد متنوع و متعدّد است، تبیینی جامع و فراگیر، و کشف، فهم و شناسایی همه عوامل و شرایط ایجادکننده انقلاب کاری بس دشوار و حتی ناممکن است و به نظر می‌رسد برای سهولت پژوهش و در عین حال دقت و اشراف به پیچیدگی‌های انقلاب چنین تقسیم‌بندی‌ها و گونه‌شناسی‌هایی مفید و کارگشا باشد.

ازاین‌روی در این پژوهش تلاش می‌گردد با فراتحلیل برخی تئوری‌های انقلاب و به‌ویژه تئوری‌های سیاسی و با به‌کارگیری روش نمونه آرمانی ماکس وبر، به نمونه آرمانی تبیین سیاسی انقلاب دست یابیم و پس از آن به تطبیق این نمونه آرمانی با انقلاب ایران می‌پردازیم.

فصل اول

کلیات پژوهش

❖ طرح مسأله

❖ ضرورت و اهمیت موضوع

❖ تعریف مفاهیم

❖ مروری بر ادبیات پیشین

❖ روش‌شناسی

طرح مسأله

واقعه «انقلاب» به‌عنوان یکی از مهم‌ترین، شگرف‌ترین و تأثیرگذارترین پدیده‌های اجتماعی، همواره مورد توجه و عنایت پژوهشگران بوده است. در این میان انقلاب ۵۷ ایران به‌عنوان آخرین نمونه انقلاب - به معنای کلاسیک آن - به لحاظ گستردگی و پیچیدگی، سرعت وقوع و غیره منتظره بودن آن و... و به‌ویژه تأثیرپذیری و به بیانی صحیح‌تر تعیین‌پذیری آن از فرهنگ شیعه، توجه بسیاری از اندیشمندان و نویسندگان داخلی و خارجی را به خود معطوف ساخته و پیدایش مطالعات و تحلیل‌هایی به روش‌های گوناگون را موجب شده است.

بخش قابل توجهی از این آثار، مطالعاتی تبیینی‌اند و در صدد فهم و شناسایی عوامل و شرایط، و در پی پاسخگویی به چرایی و چگونگی وقوع انقلاب ایران برآمده‌اند؛ که اغلب با رویکردی علی و بعضی با نگاهی دلیل‌گرا و تفسیری به‌این امر پرداخته‌اند. یکی از مهم‌ترین و رایج‌ترین گونه‌شناسی‌های نظریه‌های انقلاب و به تبع آن مطالعات انقلاب ایران این است که بر اساس تأکید بر گونه‌ای خاص از عوامل، و به‌عنوان عامل مسلط و تعیین‌کننده به تجزیه و تحلیل، و تبیین انقلاب می‌پردازند. به نظر می‌رسد تبیین‌های این گونه‌شناسی، خودآگاه یا ناخودآگاه از دو دیدگاه نظری تأثیر پذیرفته‌اند: از این منظر که بر عاملی خاص اصرار و تأکید دارند متأثر از تئوری مارکس‌اند، چرا که مارکس اقتصاد را زیربنا و عامل غالب در همه تحولات اجتماعی و به‌ویژه انقلاب می‌انگارد. از سوی دیگر دیدگاه نظری کارکردگرایی تالکوت پارسونز بر شکل‌گیری این گونه‌شناسی و به‌طور مشخص در تقسیم و تبویب عوامل و شرایط انقلاب نقشی مؤثر داشته است. می‌دانیم که پارسونز بر اساس نقش‌ها و کارکردهای ضروری و اساسی که در جامعه موجود و مشهود است، جامعه را به چهار خرده‌نظام